Journal Future Studies of the Islamic Revolution

3

Vol. 7
Autumn 2026

Research Paper

Receive:
22 October 2025
Revised:
01 August 2026
Accepted:
09 September 2026
Published:
23 September 2026
P.P: 161-179

ISSN: 2008-3564
E-ISSN: 2645-5285

The Seminaries of Qom and Najaf: The Geopolitical Future of Shiite Jurisprudence

Abdulvahhab Forati*[1]

Abstract

This article examines the long-standing relationship between the Qom and Najaf seminaries as the main centers of Shia thought production and analyzes the geopolitical impacts of the two on the future of Shia jurisprudence. Using a comparative-analytical approach, this research explores three key areas of distinction between the two seminaries: differences in methods of jurisprudential deduction (the Usuli and custom-oriented school of Qom versus the text-based and document-focused school of Najaf), the extent and nature of attention to the concept of government in the jurisprudential system, and patterns of interaction with the political arena. The research findings indicate that these fundamental differences have led to the formation of two distinct paradigms: "political Shiism" in Qom and "civil or traditional Shiism" in Najaf. The article provides an in-depth analysis of the factors influencing the future of this competition, including the role of different geographical-political environments (the experience of religious government in Iran versus the multi-sectarian atmosphere of Iraq), the role of influential figures such as Imam Khomeini and Ayatollah Khoei in shaping this dichotomy, and the exploitation of this confrontation by foreign actors to promote the Najaf model as an alternative to the Qom model. The main conclusion of the article shows that the geopolitical future of Shia jurisprudence will be determined not by the elimination of one model by the other, but by the interaction and effectiveness of each of these two models in responding to the challenges of the Shia world. The success of each model depends on its ability to provide practical solutions to the political, social, and economic problems of the Shia community, as well as how it interacts with the requirements of the modern world.

Keywords: Seminary, Qom, Najaf, Shiite jurisprudence, Geopolitics.

1. Corresponding Author: Associate Professor, Department of Politics, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
Email: forati129@iict.ac.ir

Cite this Paper: Forati, A (2026). The Seminaries of Qom and Najaf: The Geopolitical Future of Shiite Jurisprudence. *Future Studies of the Islamic Revolution*, *3*(7), 161-179.

Doi: https://doi.org/10.47176/fsir.2026.1411

Publisher: Imam Hussein University

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License(CC BY 4.0)

OPEN ACCESS

نشریه علمی آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی

حوزه‌های علمیه قم و نجف، آینده ژئوپلیتیک فقه شیعه

عبدالوهاب فراتی*[1]

۳

دوره هفتم

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۳۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

صص: ۱۷۹-۱۶۱

شاپا چاپی: ۴۵۲۸-۲۰۰۸

الکترونیکی: ۲۶۴۵-۵۰۷۲

چکیده

مقاله حاضر به بررسی روابط دیرپای دو حوزه علمیه قم و نجف به عنوان کانون‌های اصلی تولید اندیشه شیعی می‌پردازد و تأثیرات ژئوپلیتیک آن دو را بر آینده فقه شیعه تحلیل می‌کند. این پژوهش با رویکردی تطبیقی-تحلیلی، سه محور کلیدی تمایز بین دو حوزه را واکاوی می‌کند: تفاوت در روش‌های استنباط فقهی (مکتب اصولی و عرف‌محور قم در مقابل مکتب نص‌بنیاد و سندگرای نجف)، میزان و نوع توجه به مقوله حکومت در منظومه فقهی، و الگوهای تعامل با عرصه سیاست. یافته‌های تحقیق، حاکی از آن است که این تفاوت‌های بنیادین به شکل‌گیری دو پارادایم متمایز «تشیع سیاسی» در قم و «تشیع مدنی یا سنتی» در نجف انجامیده است. مقاله به تحلیل عمیق عوامل مؤثر بر آینده این رقابت می‌پردازد، از جمله نقش محیط‌های جغرافیایی-سیاسی متفاوت (تجربه حکومت دینی در ایران در مقابل فضای چندفرقه‌ای عراق)، نقش آفرینی مراجع تأثیرگذاری مانند امام خمینی و آیت‌الله خویی در شکل‌دهی به این دوگانه، و بهره‌برداری بازیگران خارجی از این تقابل برای ترویج الگوی نجف به عنوان بدیل الگوی قم. نتیجه‌گیری اصلی مقاله نشان می‌دهد که آینده ژئوپلیتیک فقه شیعه نه در حذف یک الگو توسط دیگری، بلکه در تعامل و میزان کارآمدی هر یک از این دو مدل در پاسخگویی به چالش‌های جهان شیعه تعیین خواهد شد. موفقیت هر الگو در گرو توانایی آن در ارائه راهکارهای عملی برای مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه شیعی و همچنین چگونگی تعامل با مقتضیات جهان مدرن است

کلیدواژه‌ها: حوزه، قم، نجف، فقه تشیع، جغرافیای سیاسی.

۱. نویسنده مسئول: دانشیار، گروه سیاست، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران.

Email: forati129@iict.ac.ir

استناد: فراتی، عبدالوهاب(۱۴۰۵). حوزه‌های علمیه قم و نجف، آینده ژئوپلیتیک فقه شیعه، **نشریه علمی آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی**، ۳(۷)، ۱۷۹-۱۶۱. Doi: https://doi.org/10.47176/fsir.2026.1411

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع)

© نویسنده(گان) حق تکثیر و کلیه حقوق انتشار را برای خود محفوظ می‌دارند.

این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی(Creative Commons License- CC BY)در دسترس شما قرار گرفته است.

OPEN ACCESS

مقدمه و بیان مسئله

حوزه‌های علمیه قم و نجف، به عنوان دو قطب اصـــلی فکر و اندیشـــه شـــیعی، همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در سـرنوشـت جهان اسـلام ایفا کرده‌اند. با این حال، این دو کانون بزرگ دینی، در دوران معاصر مسیرهایی متمایز را در پیش گرفته‌اند؛ تمایزی که تنها یک جدایی جغرافیایی نیست، بلکه ریشه در تفاوت‌های بنیادین در روش‌های استنباط فقهی، نگرش به مقوله حکومت و الگوهای تعامل با قدرت سیاسی دارد. این تفاوت‌ها به شکل‌گیری دو پارادایم «تشیع سیاسی» در قم و «تشیع سـنتی» در نجف انجامیده و رقابتی ژئوپلتیک را برای تعیین مسـیر آینده فقه شـیعه به وجود آورده اسـت. مقاله حاضـر با پذیرش این دوگانه تأثیرگذار، به واکاوی ریشـه‌های این تمایز، تحلیل عوامل شکل‌دهنده آن و در نهایت، ترسیم آینده محتمل این رقابت تاریخی می‌پردازد.

مبانی نظری پژوهش

این تحقیق نیز همانند هر پژوهشـی بر مفاهیم بنیادینی اسـتوار اسـت که ایضـاح یکایک آنها می تواند در هم افقی نویسنده و مخاطب تاثیر گذارد. مهم ترین این مفاهیم عبارتند از:

- ژئوپلتیک فقه شیعه: اشاره به تأثیرگذاری عوامل جغرافیایی، سیاسی و محیطی (مانند موقعیت سرزمینی، ساختار حکومت و روابط بین‌الملل) بر تولید، تحول و جهت‌گیری‌های فقه شیعه دارد. این مفهوم به رقابت یا همکاری مراکز علمی-دینی (مانند قم و نجف) برای گسترش نفوذ فکری و تعیین مسیر آینده جهان شیعه می‌پردازد.
- مکتب فقهی قم: اشاره به رویکردی در استنباط فقهی دارد که بر عناصری مانند توجه به عرف و بناء عقلا، تاریخمندی نص، مقاصد شریعت، وثوق صدور و تجمیع ظنون برای دستیابی به احکام اجتماعی و حکومتی تأکید می‌ورزد.
- مکتب فقهی نجف: اشاره به رویکردی نص‌بنیاد و سندگرا در استنباط فقهی دارد که با ریاضی‌وارگی و فربه‌سازی دانش اصول و اتکای بیشتر بر اصول عملیه شناخته می‌شود. این مکتب عموماً به تشیع سنتی یا مدنی گرایش دارد که بر کناره‌گیری نسبی نهاد روحانیت از حکومت تأکید می‌کند.

- تشیع سیاسی: الگویی از تفکر شیعی که بر ضرورت حضور فعال دین و نهاد روحانیت در عرصه حکومت و سیاست برای تحقق آرمان‌های اسلامی پای می‌فشارد. نظریه «ولایت فقیه» تجلی عالی این خوانش است.
- تشیع سنتی/مدنی: الگویی از تفکر شیعی که اولویت نهاد روحانیت را هدایت معنوی جامعه، حفظ استقلال حوزه و پرهیز از درگیری مستقیم در امور اجرایی حکومت می‌داند. در این الگو، دین بیشتر نقش یک نهاد فرهنگی-اجتماعی را ایفا می‌کند.

پیشینه پژوهش

موضوع رقابت و تعامل حوزه‌های علمیه قم و نجف و تفاوت‌های روش‌شناختی آنان، از جمله مباحثی است که اگرچه به صورت پراکنده در لابه‌لای آثار مربوط به تاریخ حوزه‌ها، زندگینامه مراجع و مطالعات فقه تطبیقی بدان پرداخته شده، اما کمتر پژوهشی به صورت مستقل و با رویکردی ژئوپلتیک به تحلیل آینده‌محور این رقابت پرداخته است. در حوزه تاریخ شفاهی و تحولات حوزه‌ها، آثار و مقالاتی چون «تاریخ حوزه علمیه قم» و «حوزه علمیه نجف» به توصیف تاریخی این دو حوزه پرداخته‌اند، اما کمتر به تحلیل نظام‌مند تفاوت‌های پارادایمی و پیامدهای آینده‌نگر آن اهتمام ورزیده‌اند. در زمینه فقه تطبیقی نیز نوشتارهایی مانند «روش شناسی فقهی مکتب قم و نجف» از آیت‌الله علیدوست (که در این مقاله نیز از آن بهره برده شده) به شکلی دقیق به تبیین وجوه روش‌شناختی این دو مکتب پرداخته‌اند، اما این مباحث عمدتاً در چارچوب دانش اصول فقه باقی مانده و به تحلیل پیامدهای سیاسی-اجتماعی و ژئوپلتیک آن بپرداخته‌اند. در عرصه مطالعات سیاسی شیعه، پژوهش‌هایی مانند کتاب «دوگانه؟ حوزه نجف، حوزه قم» اثر حمید صالحی و نیز تحلیل‌های محققانی چون «لورا هِنسلِمَن» به بررسی رقابت این دو کانون و تأثیر محیط سیاسی بر آنها پرداخته‌اند. همچنین، سخنرانی‌هایی مانند اظهارات «اسکات مودل» در کنگره آمریکا، به وضوح نشان می‌دهد که این تقابل، به موضوعی در کانون توجه سیاست‌گذاران خارجی نیز تبدیل شده است.

این مقاله می‌کوشد با تلفیق این سه عرصه (تاریخ حوزه‌ها، فقه تطبیقی و مطالعات ژئوپلتیک شیعه)، و با تمرکز بر سه محور روش‌شناسی فقهی، حکومت و سیاست، تحلیلی یکپارچه و

آینده‌نگر از رقابت قم و نجف ارائه دهد. بنابراین، اثر حاضر در راستای تکمیل خلأ موجود در ادبیات پژوهشی که نگاهی جامع و سیستماتیک به ابعاد مختلف این رقابت و آینده آن دارد، حرکت می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با هدف تبیین رقابت ژئوپلتیک دو حوزه علمیه قم و نجف و تحلیل آینده فقه شیعه، با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از روش تطبیقی-تحلیلی انجام شده است. روش تطبیقی، امکان مقایسه نظام‌مندِ وجوه اشتراک و افتراق دو مکتب فقهی را فراهم می‌سازد و روش تحلیلی، به واکاوی علل و عوامل پدیدآورنده این تفاوت‌ها و پیامدهای آتی آن می‌پردازد. گردآوری داده‌ها به روش میدانی، کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه متون اصلی فقهی و اصولی، آثار صاحب‌نظران، تحلیل سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها، و نیز بررسی منابع مکتوب و الکترونیکی مرتبط با تاریخ و تحولات حوزه‌های علمیه بوده است. تکنیک تحلیل داده‌ها نیز مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی است که در آن، مفاهیم کلیدی از دل متون استخراج و در چارچوبی منسجم برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق سازماندهی شده‌اند. تمرکز اصلی این تحلیل بر سه محور کلیدی: روش‌شناسی استنباط، جایگاه حکومت و الگوی تعامل با سیاست بوده است.

یافته‌های پژوهش

تمایزهای سه‌گانه: روش، حکومت و سیاست

بی تردید، حوزه‌های علمیهٔ قم و نجف، دو کانون اصلی تولید و توسعه اندیشه شیعی در جهان به شمار می‌آیند که تأثیری تعیین‌کننده بر اندیشه و کنش جامعه شیعیان دارند. این دو حوزهٔ تأثیرگذار، از طریق تولید متون نظام‌مند فقهی و اصولی، پرورش نظریه‌پردازان برجسته، و ارائه الگوهای حکمرانی، نقشی محوری در شکل‌دهی به گفتمان‌های سیاسی شیعه ایفا کرده‌اند. آنها با پشتوانهٔ تاریخی پربار و پویایی مکتب اجتهاد، چارچوب‌های بنیادین اندیشه سیاسی شیعه را بنیان نهاده و این مفاهیم را از طریق شبکهٔ عظیم دانش‌آموختگان و علما، به دیگر حوزه‌های جهان‌شیعه، از جمله کربلا، مشهد، تهران، لبنان، شبه قاره هند و افغانستان، منتقل و ترویج می‌کنند.

البته این به معنای یکسانی روایت قم و نجف از «تشیع» نیست بلکه آن دو، در قالب دو سنت متمایز و رقیب (حمید صالحی، ۱۳۹۶، ص۱۵۵) بر جهان تشیع تاثیر می نهند که توجه به آنها اهمیت بسیاری دارد. معمولا وقتی از تفاوت حوزه قم و نجف سخن به میان می آید، سه مساله مورد توجه قرار می گیرد:

۱) شیوه استنباطات فقهی؛
۲) توجه به امر حکومت در تحلیل‌های فقهی؛
۳) تعامل با امر سیاسی.

مکتب اصولی و عرف‌محور قم در برابر مکتب نص‌بنیاد نجف

امروزه از تفاوت شیوه استنباط فقهی این دو حوزه، به «مکتب قم» و «مکتب نجف» یاد می کنند. البته مراد از این دو مکتب، تفکیک اقلیمی و جغرافیایی این دو شهر نیست؛ بلکه مراد، تمایز رویکرد فارغ التحصیلان این دو شهر در استنباطات فقهی است. چه بسا عالمانی در قم حضور داشته باشند اما بر اساس رویکرد نجف به چنین استنباطی می پردازند؛ بویژه آنکه در دوره حکومت صدام، بسیاری از عالمان نجف به قم مهاجرت کرده و مکتب نجف را در این شهر ترویج داده‌اند. از این رو، وقتی سخن از این دو مکتب به میان می آید، تنها مراد تفاوت در «شیوه استنباط» است و نه تفاوت در اقلیم. بی تردید، بنیان گزار مکتب نجف، شیخ انصاری و بنیان گذار مکتب قم آیت الله بروجردی است که خود تداوم دهنده مکتب فقهی آیت الله وحید بهبهانی در سامراء به شمار می‌آید: «البته میراث مکتب نجف از دوره آیت الله شیخ عبدالکریم حائری در قم نیز حضور داشت ولی بیشتر در دهه پنجاه بود که بسیاری از عالمان ایرانی مقیم نجف که از شاگردان آیت الله خویی به شمار می رفتند، از عراق اخراج شدند و عملا به ترویج مبانی و استنباطات آن مکتب پرداختند. در این دوره می توان به افرادی مثل سید محمد روحانی (۱۲۹۹-۱۳۷۶ ش)، میرزا جواد تبریزی، سید ابوالقاسم کوکبی(۱۳۰۴-۱۳۸۴) و وحید خراسانی اشاره کرد.

این نشان می داد که حوزه علمیه قم همواره در سایه سنگین نجف زندگی کرده و به حیات خود ادامه داده است. حتی در دوره زعامت آیت الله بروجردی نیز قم نتوانست به برابری نجف رسد و از نظر علمی آن را به حاشیه برد.

بعد از پیروزی انقلاب نیز هماوردی نجف و قم باقی ماند و بسیاری از کرسی های درس فقه و اصول در دست شاگردان آیت الله خویی قرار داشت و کمتر استاد درس خارجی در قم بود که یکی از آراء ایشان را مطرح یا نقد نکند. بی تردید حوزه علمیه قم به دلیل روان بودن مبانی آیت الله خویی و نزدیک تر بودن این مبانی به دریافت های ذوقی و عقلی طلاب جوان تحت تاثیر قرار گرفت و بدین گونه نتوانست فارغ از استدلالات وی به بررسی های فقهی و اصولی بپردازد. (سید محمد یثربی، به نقل از شیعه نیوز)

اما چه تفاوتی میان این دو مکتب در شیوه استنباط فقهی وجود دارد؟ و چگونه می توان آن دو را از هم متمایز کرد؟ سوال مهمی است که آیت الله ابوالقاسم علیدوست این چنین پاسخ می دهد:

«مکتب قم در استنباطات فقهی، به ویژه در بخش غیر عبادات، به عرف و بناء عقلا توجه بیشتری می‌کند؛ به تاریخ صدور روایات و آیات نگاه جدی‌تر و مؤثرتری دارد؛ به اهل سنت در فقه و حدیث مقارن نیم نگاهی دارد؛ داده‌های دانش تاریخ را در استنباط مطمح نظر قرار می‌دهد؛ به وثوقِ صدور، بیشتر از سند شناسی توجه می‌کند؛ کم تر به صورت ریاضی فکر می کند؛ در استنباطاتش مجموعه ای از ظنون را در نظر می گیرد[1]. به قرآن و مقاصد توجه می‌کند، نگاهش به شریعت اجتماعی است. از نصوصی که در موارد خُرد وار د شده‌اند گاه می‌تواند به یک قاعده کلان برسد؛ شهرت را در نظر می‌گیرد و آن را جابر ضعف سند یا جابر ضعف دلالت می‌انگارد. در برابر این رویکرد، مکتب نجف قرار دارد. این مکتب در همه مواردی که برای مکتب قم برشمردیم در نقطه‌ی مقابل قرار دارد؛ اولاً نص بسند است و برای یک مسأله دنبال یک روایت خاص است؛ نمی‌گویم عام را انکار می‌کند؛ ولی ترجیح می‌دهد دنبال روایت خاص باشد؛ بسیار ریاضی‌وار فکر می‌کند؛ دانش اصول آن از حد لازم

۱ منظور از «تفکر ریاضی‌وار» در مکتب نجف، انکار استدلال نیست؛ بلکه روشی است که هر مسئله را با یک نصِّ خاص حل می‌کند و بر دلالت‌های لفظی و تجزیه سندی تکیه می‌زند، همچون حلِّ یک معادله◌ بسته. در مقابل، «مجموعه ظنون» در مکتب قم به معنای تجمیع قرائن ناقص (عرف، بناء عقلا، تاریخ صدور، شهرت، مقاصد و روایات هم‌سو) برای دستیابی به «ظنِ متراکم» یا «اطمینانِ نوعی» است که اگرچه یقینِ ریاضی‌وار ندارد، برای استنباط احکامِ اجتماعی و حکومتی کفایت می‌کند. این روش نه تنها گریزی از آن نیست، بلکه اساسِ بسیاری از فتاویِ فقیهان در معاملات و سیاست است؛ در غیر این صورت، فقهِ اجتماعی تعطیل می‌شد. بنابراین تمایزِ دو مکتب، از جنسِ «منطقِ گسسته در برابر منطقِ ترکیبی» است، نه «استدلالی در برابر غیراستدلالی».

فربه شده است و فقهِ آن، در مواردی فقهِ کشف نیست؛ بلکه فقهِ عذر است، یعنی ابتنای بیش‌تری بر اصول عملیه دارد. »(ابوالقاسم علیدوست، ۱۳۹۶)

فقه حکومتی در قم و فقه فردی در نجف

اما در تمایز دوم، یعنی «توجه به امر حکومت در تحلیل های فقهی» به راحتی نمی توان گفت که خروجی استنباطات فقهی نجف «کم توجهی» به مسایل سیاسی اجتماعی و عکس آن در مکتب قم است؛ بی تردید شرایط تاریخی و اجتماعی هر دو حوزه بر این تمایز نیز تاثیر می گذارد. با این وجود، هر دو مکتب، ظرفیت بسیاری در این باره دارند. از این رو، «کسی می‌تواند مکتب نجف را قبول داشته باشد؛ اما از درونِ نصوص، ظرفیتی بیرون بکشد که در مسائل سیاسی، حکومتی و اجتماعی هم ورود کند.» (همان) مثل آنچه در اندیشه های شهید آیت الله سید محمد باقر صدر رخ داد و او واجد نظریه هایی دینی در باب سیاست و اقتصاد شد. در قم نیز چنین است و عالمی ممکن است بنا به دلایلی از جمله؛ تبعات منفی حضور دین در حکومت به چنین ظرفیتی تن ندهد و بدین گونه با مکتب نجف، هم افق شود. با این همه می توان از دو رویه غالب و متفاوت در حوزه نجف و قم سخن گفت و آن را معیار ارزیابی عمومی آن دو حوزه دانست. از آنجا که در حوزه علمیه قم، اغلب طلاب علوم دینی در؛

«سیستم فکریِ تجمیع ظنون از مجموعه نصوصی استفاده می‌کنند، چه‌بسا به همان ابرنظام و خرده نظام بازگردند و از مقاصد نه به عنوان سند، بلکه برای تفسیر نصوص مبین شریعت استفاده کنند و خیلی راحت‌تر بتوانند به مسائل سیاسی، اجتماعی، حکومتی، جهانی و ساحت‌های نوپیدا ورود کنند»(همان).

این در حالی است که فضای عمومی حوزه نجف به دلیل هژمونی اندیشه آیت الله خویی، علاقه ای به پیوند زدن تاملات فقهی خود با امر حکومت ندارد و البته مانع شکل گیری اندیشه های خلاف آن نیز نمی شود. «اصل» نزد آنان، آن است که کسی بر دیگری ولایت ندارد الا کسانی که از این اصل استثناء شده اند و «فقهاء» به دلیل ضعف در سند و دلالت روایات وارده در این باب، نمی توانند از این اصل خارج شوند، نتیجه چنین استنباطی، خروج امر حکومت از دایره فقه و حواله دادن آن به عرف است. در واقع، فقه آیت الله خویی، بر مدار حکومت نبود و در تحلیل های فقهی

اش به «حاکم» توجهی نمی کرد. ایشـــان حتی نظر حاکم را در مســـاله رویت هلال نیز حجت نمی دانســـت(ســـید محمد یثربی، پیشـــین). این بدین معناســـت که مرکز معنایی نجف بر جدایی دین از دولت تاکید می ورزد و اندیشه هایی که خلاف آن فکر می کنند را به حاشیه می راند و به آنها بی اعتناء می‌شـــود. به تدریج نیز این رویکرد توســـط عالمان مهاجری همچون آیت الله العظمی وحید خراسانی و آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی، به قم تقویت شـد. بسیاری از آنان بر نظریه استاد خویش، آیت الله خویی ماندند و نه تنها از سیاست دوری جستند بلکه تاملات مدرسه ای خود در این باره را رها کرده و یا به هنگام تحلیل روایاتی که گمان می رفت دولتی برای فقیه اثبات کنند، از موضع نجف حمایت نمودند و تنها بر ولایت فقیه بر امور حسبه تاکید ورزیدند. مروری بر سوانح و احوال حوزه علمیه قم و نجف تا پیش از طرح نظریه ولایت فقیه توســـط امام خمینی در ســـال ۱۳۴۸ ش، که در نهایت منتهی به سـرنگونی سـلطنت پهلوی شـد؛ نشـان می دهد که قم تحت تاثیر نجف، همچنان به نظریه آیت الله خویی وفادار بود؛ چرا که به تعبیر برخی علماء « قم ولید نجف» بود و بیشتر توسط تحصیل کرده های نجف در دوره مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری، قوام یافته بود (همان).

شـــاید به گفته «هنلســـمن» اگر امام خمینی در قم ظهور نمی کرد قم بر مدار نجف می ماند و حوزه همچنان بر «تجنب از سیاست» اصرار می ورزید. این تنها امام خمینی بود مسیر قم از نجف را جدا و بر بی تفاوت نجف فریاد کشید که آنان با سکوتشان به اسلام ضربه می زنند. بی تردید، امام خمینی «ولید قم» بود و به غیر از مســـایلی همچون «انحلال خطابات شـــارع»، «خطابات قانونیه»، « قاعده لاضرر» و«ترتب» که با مکتب نجف اختلاف نظر داشت، در تحلیل های فقهی خود نیز به امر حکومت توجه می کرد. به همین دلیل بود که تحلیل گران از «دوگانه» حوزه نجف و قم یاد می کنند و حتی بر اساس تشبیه پروفسور دون استوارت، شیعه‌شناس امریکایی، رقابت قم و نجف با رقابت آکسفورد و کمبریج قیاس شده است (اشرف فتحی، سایت جامعه شناسی تشیع).

رقابتی که به ظهور دو تفسیر شیعه از اسلام باز می گشت؛ قمی ها از تشیع، «قرائتی سیاسی» می کردند و رســـالت روحانیت را حضـــور در جامعه و ســـیاســـت می دانســـتند و نجفی ها نیز «قرائتی فرهنگی یا مدنی» از تشیع می کردند و بر تجنب روحانیت از سیاسی اصرار می‌ورزیدند.

الگوی تعامل مستقیم و الگوی تعامل غیرمستقیم با سیاست

همین تفاوت بود که به ظهور تمایز سوم میان قم و نجف انجامید و حوزه نجف، پایه گذار سنتی در باب سیاست شد که از آن به «اسلام غیر متدخِّل» یاد می کنند. این سنت که ریشه در تاریخ پر فراز و نشیب حوزه علمیه نجف در تعامل با سیاست دارد، در دوره زعامت آیت الله خویی قوام بیشتری یافت و اکنون نیز رفتار بسیاری از حوزویان نجف را به خود مقید کرده است. بر اساس این سنت، روحانیت نباید نهاد خود را در امور سیاسی درگیر کند و در عوض باید هدایت معنوی مومنان را بر عهده گیرد.

در مقابل، قم چنین تجنبی را نشانه ای از سکولار شدن نهاد روحانیت می‌دانست و از آنان می‌خواست تا به مدد ولی فقیه برایند و در امر حکومت به او کمک کنند. روحانیون نیز به چنین رسالتی پاسخ مثبت نشان دادند و بخشهایی از ارکان قدرت را در اختیار خود قرار دادند.

ریشه‌های تاریخی و عوامل ژئوپلتیک شکل‌دهنده

امروزه برای کسانی که تحولات قم و نجف را دنبال می کنند، قرائنی وجود دارد که دلالت دارند بر اینکه به موازات قدرتمند شدن نجف، از قدرت قم نیز کاسته می شود گرچه ایران تلاش می کند تا نفوذ خود را برای تضمین این مساله که اوج گیری حوزه نجف به قیمت کاهش قم تمام نشود، به کار گیرد(Marisa Cochrane Sullivan;2009)، اما نشان های زیادی وجود دارد که دلالت می کنند بر اینکه حوزه نجف در حال قدرتمندتر شدن است و به موازات آن می تواند قرائت سیاسی حوزه علمیه قم از تشیع را به چالش کشاند و برتری علمی آن را تضعیف نماید. البته در اینکه این نشانه ها تا چه میزان عمیق اند و می توانند میان آن دو حوزه تضاد برقرار کنند میان تحلیل گران مسایل روحانیت اختلاف است. از نظر برخی این اختلافات بیش از آنکه به مبانی دینی مرتبط باشد(حمید صالحی، همان، ۱۸۰). از تفاوت‌های جغرافیایی و حضور دو حوزه در دو کشور مختلف ناشی می‌شود.

«بی تردید، محیط بی ثبات عراق بر حوزه نجف نیز تاثیر نهاده و آنان را بیش از گذشته مشغول مسایل امنیتی نموده است. این در حالی است حوزه قم، در فضایی امن به تنظیمات خود می پردازد و ثبات سیاسی کشور را تکیه گاه توسعه خود قرار داده است. علاوه بر این، قم، مستظهر به حمایت

حکومت دینی در ایران است، هم از او بودجه می ستاند و هم ارتباطات تنگاتنگی با بخش هایی از ارکان آن دارد. به عنوان مثال، قضـــاوت در ایران بر عهده حوزویان اســـت و آراء فقهی آنها در قوانین حقوقی و سیستم قضاء بازتاب بسیاری دارد. این در حالی است که حوزه نجف، دولتی در وراء خود نمی بیند و تنها خود را مستظهر به حمایت مرجعیت دینی می داند.

شـاید همین دلائل باشـد که حوزه نجف بر همان حالت«بسـاطتی» که شـیخ انصـاری آن را بناء نهاد باقی مانده و فضـــلاء و مرجعیت دینی از نظام مند کردن آن اجتناب می کنند. این بدین معنی است که در این حوزه، هر کس می تواند هر موضوعی، تدریس کند و کسی او را منع نکند.

در واقع، در قم «نهاد برتری» به نام مرکز مدیریت حوزه های علمیه، وجود دارد که مانع برخی اقدامات می شود، در حالی که در نجف، این عرف و سنت حوزه است که اندیشه ای طرد و یا از ایده ای حمایت می کند؛ به همین دلیل نیز، عالمانی که نظر مخالفی با دیدگاه مرجعیت اعلی نجف داشـــته باشند، آن را بیان نمی کنند تا اختلاف به درون حوزه راه نیابد» (محمد باقر ایروانی،ص۲۴-۲۶).

درست است که قم و نجف در دو جغرافیای متفاوت قرار دارند و شکاف های قومی و مذهبی در عراق مانع از شکل گیری روندی می شود که در ایران به وجود آمده است اما به نظر می رسد اقتدار «فقه ســـنتی» در این حوزه در غیاب تجربه حکومت فقهی، آن چنان هژمونی دارد که حتی اگر مردم نیز خواهان تشـکیل آن شـوند، به تاسـیس آن اقدام نمی‌کند. پذیرفتنی اسـت که انبان فقه سـنتی از تئوری های حکومت دینی خالی اسـت و ممکن اسـت کاتالیزوی مناسـب برای عبور از وضعیت سنتی به وضعیتی جدید به شمار نیاید اما توانمندی بسیاری در تحلیل پیامدهای ناخواسته حکومت دینی دارد که از آن فرار و به «دولتی مدنی» تن می‌دهد.

قم و نجف در میدان عمل: کارآمدی به مثابه معیار نهایی

فارغ از اینکه کدامیک از این دو رویکرد، صـحیح اسـت؟ مهم آن اسـت که کدامیک می تواند «کارآمدی» خود را اثبات، و جامعه شـیعی را در عبور از بحرانها یاری دهد. در واقع، صـحت و سـقم این دو رویکرد نه در «مدلل» ساختن مبانی فلسفی و فقهی آنان بلکه در موفقیت در عرصه عمل است.

بی تردید، اگر روایت قم از تشیع سیاسی بتواند بحرانهای اقتصادی خویش را حل و فصل نماید و الگویی متمایز از توســـعه دینی بیآفریند، ماندگار می ماند و به تدریج نجف را تابعی از تحولات

خود می کند. اما در شرایطی که چنین نشود و نجف در کنار دولت مدنی عراق به الگویی دیگر از توسعه یافتگی دست یابد، ممکن است روند بازگشت نوستالژیک به فقه سنتی سرعت گیرد و بدین گونه نجف را «دیل» قم قرار دهد.

البته تصویر چنین فرضی تنها یک تصور است و ممکن است چیزی دیگر در عراق رخ دهد بویژه آنکه سازمان سیاست در عراق نشان داده است که هر گاه به نهاد مرجعیت نیازمند است بدو روی آورده و هر وقت بدان نیاز ندارد از آن دور شده است. شاید چنین رفت و برگشتی میان نهاد دین و سیاست نتواند صلحی پایدار بیافریند و بر توانمندی قرائت قم از تشیع بیفزاید.

بازیگران خارجی و پروژه بدیل‌سازی

البته فارغ از رقابت سنتی که میان حوزه های علمی قم و نجف وجود دارد به نظر می رسد که در برخی سناریوهای موجود علیه جمهوری اسلامی نیز تلاش می شود تا با ترویج «شریعت غیر سیاسی» و «دین غیر حکومتی» اسلام سیاسی که روح اندیشه امام خمینی در قم است را زیر ضربه ببرد. بر اساس برخی گزارشات موجود، برخی از تحلیل گرایان امریکایی به صراحت، محور عملیات علیه جمهوری اسلامی را از درون «حوزه های علمیه» بویژه حوزه نجف جسته اند. «اسکات مودل» طی سخنانی با عنوان « آینده سیاست امریکا در قبال ایران» در کنگره امریکا در سال ۲۰۱۷ میلادی، می گوید:

«نجف را، به عنوان اصلی‌ترین رقیب ایران در رهبری جامعه شیعه تقویت کنید. نجف در عراق و قم در ایران، دیرزمانی است که بر سر مرجعیت شیعه در سرتاسر جغرافیای شیعه رقابت دارند. مدل ایران «تئوکراسی» (دین‌سالاری) است که در آن روحانیون قدرت سیاسی دارند. در صورتی که آیت‌الله سیستانی، بزرگ‌ترین مرجع نجف قرائت سنتی‌تری از شیعه دارد که روحانیون باید حتی الامکان از سیاست برکنار بمانند. ما باید متحدان عرب را تشویق کنیم تا از سنت‌های «رهبانی» و مداراگر نجف حمایت کنند. این مساله به ویژه از لحاظ مساله جانشینی بعد ازآیت‌الله سیستانی اهمیت دارد. این موضوع باید شامل تبلیغ چهره‌های برجسته و محترم چون آیت‌الله شیرازی و امثال او باشد (که ضد آیت الله خامنه‌ای هستند) و در عراق هم باید قرائت‌هایی از اسلام شیعه که بیشتر اهل مدارا و کم‌تر اهل سیاست و نظامی‌گری هستند، تبلیغ شوند. ایران شدیداً درگیر یک جنگ

نرم برای تضعیف پایگاه آیت‌الله سیستانی و مراجعی است که محتمل است جایگزین او شوند. (https://www.mashreghnews.ir/news)

این نشان می دهد که دشمنان انقلاب اسلامی نیز تمایل بسیاری در بدیل سازی قرائت نجف از قم دارند و خواهان دوری جریان های شیعی از چنین روایتی اند، و این، وظیفه روحانیت حوزه علمیه قم در قبال آنچه در آینده رخ می دهد را دو چندان می کند.

الگوی آیت الله سیستانی: تثبیت‌کننده یا بدیل‌ساز

اما آنچه در این سالها، برای روحانیت شیعه اهمیت بسیاری می‌یافت نقش ثبات دهنده آیت الله العظمی سید علی سیستانی در بحران های سیاسی و قومیتی عراق بود که حتی برای حوزه علمیه قم نیز افتخاری بزرگ به شمار می‌رفت.

بی‌تردید در این سالها آیت الله سیستانی در مقایسه با دیگر جریان‌های شیعه عراق، نقش قابل توجهی در ایجاد ثبات و کاهش تعارضات سیاسی در عراق داشته و با مواضع و جهت گیری های خود از تعمیق شکاف‌های سیاسی و قومیتی بسیاری در این کشور، تا حد امکان، کاسته است.

اما جدای از این نقش، همواره این پرسش مطرح می شد که تصویر سازی از ایشان در حوزه علمیه قم[1]، به عنوان الگویی موفق در عراق، که توسط برخی رسانه های حوزوی مثل سایت شفقنا (پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه، وابسته به بیت آیت الله سیستانی) انجام می گرفت،

---

۱ به عنوان چند نمونه به سرتیتر برخی مطالب منتشرشده توسط این سایت خبری نگاه کنید: ۱) آیت‌الله سیستانی کیست؟ اسکندری (نماینده بعثه مقام معظم رهبری در عراق): اقدامات آیت‌الله در تقویت مسلمان ها و جایگاه اسلام بسیار موثر بود. ۲) تحلیلگر لبنانی (جرج علم) :فتوای جهاد کفایی آیت‌الله سیستانی نقطه عطفی در عراق است. ۳) آیت‌الله سیستانی کیست؟ صباح زنگنه (کارشناس روابط بین الملل) : با یک فتوا زمینه آزادی موصل و نینوا را فراهم کرد. ۴) آیت‌الله سیستانی کیست؟ فاضل میبدی (عضو هیأت علمی دانشگاه مفید قم) : جلوی اشغال عراق توسط بیگانگان را گرفت. ۵) آیت‌الله سیستانی کیست؟ اردشیر پشنگ (پژوهشگر مسایل عراق و خاورمیانه) :آیت‌الله سیستانی رهبری بی بدیل در عرصه سیاسی و مذهبی عراق است. ۶) آیت‌الله سیستانی کیست؟ کاملان (عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم) : یک چهره موجه جهانی و اجتماعی است؛ از هر نوع تندروی به دور است. ۷) آیت‌الله سیستانی کیست؟ غروی (عضو شورای عالی حوزه علمیه قم) : ایشان هم نقش پدری و هم نقش انتقادی در عراق ایفا کردند. ۸) رئیس جمهور عراق: ندای حضرت آیت‌الله سیستانی جلوی گسترش داعش را گرفت. ۹) آیت‌الله سیستانی کیست؟ ربانی (مدیر پژوهشکده مهدویت) : به عراق آرامش داد و تجربه موفقی را به نام شیعه ثبت کرد. ۱۰) آیت‌الله سیستانی کیست؟ خرم (سفیر سابق ایران در ژنو و کارشناس مسایل سیاسی) : آیت‌الله سیستانی در بن‌بست‌های عراق نقش خود را به خوبی ایفا کرده‌اند.

چه پیامدهای محتملی در دسته بندی های حوزوی و فقهی و نتایج اجتماعی و سیاسی از این دسته بندی ها در پی خواهد داشت؟(کمل رضوی، سایت جامعه شناسی تشیع) در تصویری که در این سالها از آیت الله سیستانی ارائه می گردید او در نقش مرجعی ظاهر می شد که «بنای مداخله مستقیم و اجرایی در سیاست» نداشت و برخلاف جهت گیری دیگر شخصیت‌ها و گروه‌های شیعی در عراق مثل خاندان حکیم و مقتدی صدر که مداخله مستقیم تر در امور سیاسی و نظامی داشتند، بیت آیت الله سیستانی درصدد بود که تنها از نفوذ دینی خود برای نوعی نظارت و کنترل قدرت سیاسی بهره گیرد. در مصاحبه‌های که این سایت با شخصیت‌های حوزوی و غیر حوزوی انجام داده است اغلب بر این نکته تاکید شده‌است که آیت الله سیستانی بدون اینکه خود را مرتب درگیر امور سیاسی نماید تنها از طریق هدایت‌های ارشادی چنین تاثیراتی بر جامعه عراق نهاده است:

«آیت الله سیستانی سعی کردند با نصایح و هدایت‌های ارشادی دولت را به مردم و مردم را به دولت نزدیک کند و بین این دو یک همکاری و هماهنگی ایجاد کند اما در حقیقت به دلایل مختلف که یکی از آن شاید تقسیم قدرت بین مؤلفه‌های سیاسی و اجتماعی بود مانع توجه به این نصایح مرجعیت شد. مرجعیت تلاش می‌کرد که به صورت مستقیم وارد امور سیاسی روزمره نشوند اما در فواصلی که احساس می‌کرد یک خطر جدی موجودیت و هویتی برای عراق ایجاد می‌شود در آن مقطع وارد شده و دخالت می‌کردند» (صباح زنگنه، سایت شفقتنا).

این نوع دخالت که منشی در میانه مبانی و سیره آیت الله خویی و امام خمینی قرار دارد در سخنان رضا اسکندری نماینده وقت بعثه مقام معظم رهبری در عراق، این چنین توصیف شده است:

«مشی آیت الله خویی این نبوده که ورود فعالی در عرصه‌های سیاسی داشته باشد. او بیشتر در مسیر تقویت حوزه از جهت علمی، معنوی و اخلاقی نقش ایفا می‌کرد ولی آیت الله سیستانی توانست نقشی را ایفا کند که عراق از جهت امنیتی و سیاسی به ثبات برسد. البته ایشان منشی که حضرت امام(ره) در ایجاد حکومت اسلامی داشت را دنبال نکرد ولی در راستای توطئه دشمنان در جدایی و دور کردن اسلام از جامعه عراق و بی‌امنیت کردن این کشور نقش محوری و کلیدی ایفا کرد.

آیت الله سیستانی معتقد است که خود مردم هستند که باید حرکت کنند.» (رضا اسکندری، سایت شفقتنا)

هدف از بیان چنین توصیفاتی از آیت الله سیستانی که نظائر زیادی در ادبیات حوزویان دارد، آن است که چنین تصویری سبب شده است که برخی از ایشان به عنوان ادامه‌دهنده مکتب تاریخی نجف و مراجعی چون آیت الله خویی و آیت الله بروجردی یاد کنند. آیت الله بروجردی که طی سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۰ مرجعیت عام شیعیان را بر عهده داشت با اقتفاء بر نتایج و تجارب حاصله از مشارکت روحانیت در نهضت مشروطه، از سیاست کناره گرفت و تنها از نفوذ اجتماعی و مذهبی خود در برخی امور سیاسی بهره برد. گرچه پس از وفات ایشان در فروردین ماه ۱۳۴۰ و طرح مرجعیت امام خمینی، به تدریج حوزه قم سیاسی شد اما با تبعید امام خمینی به نجف اشرف، هم قم از تب و تاب سیاسی افتاد و هم نجف نسبت به رویکرد سیاسی امام خمینی بی‌میلی نشان داد.

گرچه در نجف برخی از شاگردان سید محمد باقر صدر به سفارش استاد خویش، نظیر سید محمود هاشمی و سید محمد صادق صدر، - پدر مقتدی صدر- ، در درس خارج فقه امام خمینی حضور یافته و مباحث ولایت فقیه او را تقریر کردند، اما این اقتدار بیت آیت الله خویی بود که توانست از نشر رویکرد امام خمینی در نجف جلوگیری نماید و حوزه نجف را بر همان رویه سنتی‌اش نگه دارد. این سنت که بر کناره گیری روحانیت از سیاست تاکید می‌ورزد، حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز حفظ شد و به عنوان رقیبی تنومند در عرض نظریه سیاسی امام خمینی باقی ماند.

مروری بر ادبیات چند دهه اخیر حوزویان در باره «ولایت فقیه» نشان می‌دهد که غالب تحلیل ها، حول این دوگانه تعیین می شوند که یا فقیه حق تصرف در امور نوعیه دارد یا باید از مداخله در امور سیاسی کناره‌گیری نماید.

اسطوره‌زدایی از فقه سنتی به عنوان بدیل توسعه‌گرا

تمرکز بر این دوگانه، سبب شد تا فقه سنتی به نمایندگی عالمانی مثل آیت الله خویی، به عنوان بدیلی کم هزینه‌تر در مقابل فقه سیاسی اجتماعی مورد توجه جریان های مختلف سیاسی و فکری در ایران قرار گیرد و بدین گونه بحث ولایت فقیه را در درون این دوگانه تداوم دهد. و بسیار طبیعی بود که برخی از جریان های نوگرای دینی در حوزه و دانشگاه در صدد تصویر سازی از الگوی فقه سنتی به عنوان بدیلی برای توسعه ایران برآیند (کمال رضوی، پیشین)و الگوی فقه سیاسی را مخل چنین ایده ای تلقی کنند. به گفته محمد قوچانی، برای برخی از نوگرایان دینی که خواهان

جانشـینی«دموکراسـی خواهی» به جای «انقلابی گری» اند؛ صـورت بندی تازه ای از ترکیب «دین و دولت» در عراق جذابیت یافته اسـت که می تواند مسـاعد ایده آنان در ایران باشـد. در این ترکیب، آیت الله سیستانی، نوع دیگری از رابطه «دین و حکومت» و «مرجعیت و حکومت» را در اوج تمایل به سکولاریسم، در عراق ارائه کرد که نشان از استقرار دموکراسی در خاورمیانه جدید است. این تجربه که تشیع را با تجدد پیوند می زند، اسلام را به عنوان یک «فرهنگ» و نه «ایدئولوژی» و پذیرش اسلام را به عنوان یک انتخاب فردی و نه «هنجار حکومتی» می پذیرد (محمد قوچانی،ص۴).

گزنده تر از این نگاه، مجتهد شبستری معتقد است که «فقه سیاسی» به دلیل گستره ای که بر امور سـیاسـی و اقتصـادی می گسـتراند مانع شـکل گیری الگوهای جدید در تجربه کنونی انسـان معاصـر اسـت. تجربه ای که نیازی به فقه ندارد و خود می تواند به تدبیر زندگی جدید بپردازد. این در حالی اسـت که فقه سـنتی چنین حوزه های از زندگی را به عقل و عرف واگذار می کند و به تدبیر آن احترام می نهد (محمد مجتهد شـبسـتری،۱۳۹۲/۱۱/۲۱). به همین دلیل، هم فقه سـنتی به حاکمیت دولت مدرن تن می دهد و هم دولت مدرن به تلائم با آن می رسد.

«بر اساس همین تحلیل‌ها و در نتیجه‌ی عملکرد حکومت فقهی در ایران از یک سو و کارنامه‌ی آیت‌الله سیستانی در عراق پس از ۲۰۰۳ بود که از فقه غیرسیاسی و سنتی اعاده‌ی حیثیت شد و در دوگانه‌ی ایران ـــ عراق که نظام سیاسی یکی مبتنی بر نظریه‌ی سیاسی ولایت‌فقیه و مداخله‌ی گسترده‌ی فقها در حکومت بود و در دیگری، «مرجعیت اعلا» به احتراز از ورود مستقیم به دسته‌بندی‌ها و مسائل روز سیاسی می‌پرداخت، الگوی عراقی مرجعیت و فقه شیعی دست بالا پیدا کرد و به عنوان بدیل و جهت‌گیری کم‌هزینه، سازگار با دموکراسی و توسعه‌ی سیاسی و مدنی مدنظر قرار گرفت»(کمال رضوی، پیشین).

این نشان می داد که تمایز میان فقه سنتی با فقه سیاسی تنها پیرامون مساله «ولایت» یا «عدم ولایت» سیاسی فقهیان نیست و می تواند موضوعات دیگری مثل «توسعه» و «دموکراسی» را تحت تاثیر خود قرار دهد و تنش های موجود میان این قبیل موضوعات و فقه سیاسی را برطرف نماید.

اما به راستی این سخن درستی است که فقه سنتی، ظرفیت های بیشتری نسبت به مفاهیم و نهادهای جدید دارد و می تواند جایگزین بهتری برای فقه سیاسی به شمار آید؟ مروری بر تجربه تاریخی فقه سنتی از یک سو، و نیز ظرفیت ها و امکانات نحیف آن از سوی دیگر، نشان می دهد

که اساسا این نگرش فقهی، تعارضی بنیادین با مدنیت جدید دارد و هرگز نمی تواند بدیلی مناسب برای فقه سیاسی قلمداد شود. درست است که فقه سیاسی مشکلاتی در حل پاره ای از مسایل کنونی ما دارد اما این، به معنای بهتر بودن فقه سنتی در چنین مواجهه ای نیست.

به عنوان مثال،در سال ۱۳۴۱ ش روحانیت ایران و عراق با طرح «انجمن های ایالتی و ولایتی» مخالفت کردند. اما تفاوت ظریفی در رویکرد طرفداران فقه سنتی و فقه سیاسی که در آن سالها تازه دوره تکوین خود را آغاز کرده بود، دیده می شد آن بود که مراجع سنتی نظیر مرحوم آیت الله گلپایگانی، سید احمد خوانساری و سید محسن حکیم[۱]، به دلیل اینکه اعطای حق رای به زنان، خلاف شریعت است با آن مخالفت کردند اما عالمان دیگری مثل امام خمینی و سید هادی میلانی[۲] که نماد گرایش جدیدی در فقه به شمار می آمدند، از موضع دیگری به نقد آن پرداختند. اینان به جای تاکید بر مخالفت اعطای حق رای به زنان با شریعت اسلامی، از موضع تعارض این امر با قانون اساسی و ابزاری بودن رویکرد رژیم پهلوی به چنین مساله ای به مخالفت پرداختند، حتی امام خمینی به کنایه گفته بود مگر مردان در ایران آزادی دارند که اکنون می خواهید آن را به زنان اعطاء کنید؟

به غیر از مساله زنان، می توان به این موضوع اشاره کرد که فقه سنتی، فقهی است «تبرائی» که بیشتر بر مولفه های تمایز بخش فرقه ای تاکید دارد. این نگرش بدون در نظر گرفتن مصلحت های کنونی جهان اسلام نه تنها از غیریت سازی با اهل سنت ابایی ندارد حتی پایه گذار مناسبت های مذهبی جدیدی مثل «عاشورای فاطمی» در تشیع است که تباری در تاریخ شیعه ندارد[۳].

---

۱ به عنوان نمونه، آیت‌الله حکیم در تلگراف خود به تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۴۱ از لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی با عنوان «لایحه‌ی انتخابات نسوان [زنان]» یاد کرده و تنها با استناد به همین امر، به مخالفت با «قوانین کافره که برخلاف قوانین مقدمه‌ی اسلام و مذهب حقه‌ی جعفری» است، پرداخته است (اسناد انقلاب اسلامی، ج۱: ۳۳). اولین واکنش آیت‌الله گلپایگانی که مربوط به ۲۱ مرداد ۱۳۴۱ است حاوی این عنوان است «متن نامه‌ی آیت‌الله العظمی گلپایگانی درباره‌ی انتخابات بانوان در مجلس» و در متن آن تنها به «انتخاب بانوان» اشاره شده است (همان: ۲۵).

۲ آیت‌الله میلانی، اشاره‌ای به اینکه حق انتخاب زنان در تعارض با اسلام و شرع است نکرده، بلکه پس از اشاره به خشمگین شدن مردم از تبدیل قسم به قران مجید به قرآن به کتاب آسمانی، و عدم رعایت شرط اسلام در انتخاب‌شوندگان، در درجه‌ی سوم به طرح مسئله‌ی حق رای زنان پرداخته و این‌گونه استدلال می‌کند: «عنوان کردن حق دخالت بانوان در انتخابات که از جهات عدیده مستلزم مفاسد است، از طرف هیئت حاکمه که تاکنون تمایلی به محترم شمردن حقوق مسلم ملت ایران و رعایت موازین اسلامی نشان نداده است، چیزی جز منحرف کردن افکار از مسائل مهم و اساسی تعبیر نمی‌شود» (همان: ۴۰).

۳ البته آیت الله بروجردی و آیه الله سیستانی جهت‌گیری تقریبی و کمترفرقه‌گرا هستنند.

این در حالی است که رویکرد فقه سیاسی بنا به مصلحت گرا بودن و جهت گیری اجتماعی متفاوتی که دارد، حامل درجات کمتری از فرقه گرایی مذهبی است.

فراتر از موضوعات مذهبی، نوع مواجهه این دو رویکرد با عرصه های اقتصادی مثل بحث «مالکیت» و«عدالت اجتماعی» نیز متفاوت است. به رغم تصور برخی از جریان های سیاسی متمایل به لیبرالیسم اقتصادی و بازار آزاد که خیال می کنند فقه سنتی تاکید بیشتری بر مالکیت خصوصی و فردی دارد و موانع کمتری در تجارت آزاد آنان فراهم می آورد اما به نظر می رسد که فقه سنتی به دلیل مغایرتی که با مظاهر تمدن جدید دارد تعارض فراگیرتری فراروی طرفداران بازار آزاد به وجود می‌آورد که عملا مالکیت خصوصی گفته شده را تحت الشعاع خود قرار می دهد. این در حالی است که فقه سیاسی ظرفیت بیشتری برای پذیرش مولفه های مدنیت جدید مثل پذیرش حقوق و کرامت ذاتی انسان، تقویت همبستگی و اجتماع ملی و پرهیز از خاص گرایی فرقه ای و مذهبی و هم چنین تاکید بر حوزه های فرافردی و اجتماعی[1] دین از جمله عدالت اجتماعی مالکیت ناشی از کار به جای مالکیت ناشی از سرمایه و ابزار تولید دارد و می تواند بر کارآمدی دین در دوران جدید بیفزاید.

از این رو، اسطوره سازی از فقه سنتی در فرار از حکومت دینی و بازگشت به فقه سنتی ما را به بیراهه می برد. بی تردید نمی توان از جنبه های هزینه آفرین فقه سنتی در سیر گذار ایران به دموکراسی و مدنیت جدید غافل بود.

«از این زاویه که بنگریم انبان فقه سنتی خالی و بلکه گرایش به مخالفت خوانی آن بسیار پررنگ است. اگر فقه اجتماعی ـــ سیاسی در درون خود و به‌ویژه در تعیین نسبت فقه و حکومت، اصلاحاتی پدید آورد، به مراتب مستعدتر برای تسهیل سیر گذار جامعه‌ی ایران است. آری تجربه

۱ به عنوان مثل امام خمینی تصریح می‌کند: «برای این‌که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به‌عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتاب‌های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، ازلحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به‌کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است» (ولایت فقیه،حکومت اسلامی: ۱۱).

و الگوی کنش سیاسی آیت‌الله سیستانی در عراق قابل تامل و بازخوانی است؛ اما این تامل نباید به برساخت آلترناتیو فقه سنتی به عنوان بدیلی برای فقه اجتماعی منجر شود.

به حاشیه راندن و تضعیف فقه اجتماعی ـــ سیاسی در حوزه‌های علمیه، در اثر مسائل ناشی از حکومت فقهی نیز فاقد دوراندیشی‌های مذکور است. اگر امکانی برای آشتی و سازگاری کم‌هزینه‌ی جامعه‌ی ایرانی با مدنیت و دموکراسی بتوان قائل بود، از رهگذر اصلاح فقه اجتماعی و ایجاد توازن میان این گرایش فقهی با فقه سنتی است که جریانی تاریخی و نیرومند در درون حوزه‌های شیعی بوده است.» (کمال رضوی، پیشین)

نتیجه‌گیری

آینده ژئوپلتیک فقه شیعه؛ رقابت یا هم‌زیستی؟

مروری بر آنچه در این مقاله آمد نشان داد که آینده ژئوپلتیک فقه شیعه در گرو رقابت و تعامل دو کانون اصلی تولید اندیشه فکر دینی، یعنی حوزه‌های علمیه قم و نجف، خواهد بود. این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت‌های بنیادین در روش‌های استنباط فقهی، میزان توجه به مقوله حکومت و الگوهای تعامل با سیاست، به شکل‌گیری دو پارادایم متمایز «تشیع سیاسی» در قم و «تشیع مدنی یا سنتی» در نجف انجامیده است. آینده این رقابت نه در حذف یک الگو توسط دیگری، بلکه در میدان عمل و میزان کارآمدی هر یک از این دو مدل در پاسخگویی به چالش‌های پیش روی جهان شیعه در دنیای جدید تعیین می‌شود. عواملی مانند محیط‌های جغرافیایی-سیاسی متفاوت ایران و عراق، و بهره‌برداری بازیگران خارجی برای ترویج الگوی نجف به عنوان بدیلی در برابر جمهوری اسلامی، بر این رقابت تأثیر مستقیم دارند. با این حال، مقاله هشدار می‌دهد که اسطوره‌سازی از فقه سنتی نجف به عنوان الگویی کم‌هزینه و سازگار با دموکراسی، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در نهایت، راهبرد خردمندانه، نه حذف هیچ‌یک از دو جریان، بلکه تلاش برای ایجاد توازن و انجام اصلاحات در درون فقه اجتماعی-سیاسی برای افزایش کارآمدی آن در مواجهه با نیازهای جهان معاصر عنوان شده است. سرنوشت نهایی این رقابت به توانایی هر کدام از این دو مرکز در ارائه الگویی عملی و موفق در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بستگی خواهد داشت.

فهرست منابع

اسکندری رضا، آیت الله سیستانی کیست؟ به نقل از www.af.shafaqna.com :

اسناد انقلاب اسلامی، ج۱، ناشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.

ایروانی محمد باقر، در حوزه نجف، وحدت کلمه و آزادی عقیده وجود دارد، مجله شهر قانون، شماره ۱۱ .

خمینی سیر روح الله، ولایت فقیه،حکومت اسلامی، : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۱.

رضوی کمال: بازگشت نوستالژیگ به فقه سنتی، به نقل از http://www.socio-shia.com

زنگنه صباح، آیت الله سیستانی کیست؟ به نقل از www.af.shafaqna.com :

صالحی حمید، دوگانه؟ حوزه نجف، حوزه قم، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چاپ اول، ۱۳۹۶ .

علیدوست ابوالقاسم، روش شناسی فقهی مکتب قم و نجف، ۱۲بهمن ۱۳۹۶، به نقل از .http://mobahesat.ir :

فتحی اشرف، گزارشی از کتاب«روحانیت شیعه عراق پس از سیستانی؛ رشد نفوذ ایران؟» به قلم خانم لورا هِنسلِمَن، به نقل ازhttp://www.socio-shia.com :

قوچانی محمد، سه اسلام، نسخه پی دی اف، .https://ketabnak.com/persons/2404

مجتهد شبستری محمد، تنقیح محل نزاع با فقهیان، مدعای فقیهان مبنای علمی ندارد، ۱۳۹۲/۱۱/۲۱، http://mohammadmojtahedshabestari.com/

یثربی سید محمد، مکتب قم هیچگاه نتوانست همسنگ مکتب نجف باشد، به نقل از-http://www.shia news.com.

Marisa Cochrane Sullivan.irans soft powerin Iraq. Irantracker.4